

«کا» پس از سال‌ها پنهان‌دگی و اقامت در فرانکفورت به استانبول می‌رود و احوال در وطن خود شاعری شناخته‌شده است. در استانبول خبرهای تازه‌ای در مورد شهر زادگاهش (قارس) می‌شنود. میزبان خود کشتی دختران محجبه در «قارس» به میزبان هشتاد دهنده‌ای بالا، فلتنه شهر نور شده و انتخابات برای شهردار تازه، سه، چهار روز دیگر برگزار می‌شود. این داستان زمان «برف» را از دیگر نوشته‌های پاموک است. پاموک، رمان «برف» را که در سال ۲۰۰۴ از سوی روزنامه نیویورک تایمز به عنوان یکی از ۱۰ رمان برتر جهان شناخته‌شده به عنوان نخستین و آخرین رمان سیاسی در کارنامه کاری‌اش معرفی می‌کند.

## مروری بر تعداد مخاطب فیلم‌های دو کارگردان کهنه‌کار در دو دهه اخیر

# سقوط آزاد برای کیمیایی و مهرجویی

دربوش مهرجویی و مسعود کیمیایی شایسته‌های جالبی به هم دارند که شاید بیش‌تر شباهت‌هایشان کاملاً اتفاقی باشد، در اکثر این شباهت‌ها ممکن است هر دو نفر چندان دخالتی نداشته باشند و فقط در طول زمان و باکنار هم گذاشتن پایزل‌های مختلفی از این دو نفر به دست آمده باشد. در هر صورت، شباهت‌های بین این دو نفر زیاد است، از اختلاف سنی کمی که دارند و این که تقریباً کارگردانی در سینما را بهم آغاز کرده‌اند تا تعداد تقریباً یکسان فیلم‌هایی که ساخته‌اند، تأثیری که بر نسل‌های مختلف فیلمسازي گذاشته‌اند و این که تنها کارگردانان نسل طلایی سینمای ایران هستند که بیش از چهار دهه مداوم فیلم ساخته‌اند. حتی جالب است که هر دو نفر با دومین نامشان تبدیل به یک چهره تأثیرگذار شدند؛ کیمیایی با «قیصر» و مهرجویی با «گاو». هر دو هم طر فدار سینه‌جاک و هم منتقد سفت و سخت دارند، هر دو سین‌سنان که بالاتر رفت بیش‌تر و پیش‌تر فیلم بساختند و بالاخره از یک جایی به بعد هر

دو در سراسیمی سقوط افتادند. مهرجویی و کیمیایی هیچ‌گاه شبیه هم فیلم‌نساختند هیچ‌گاه دنیایی شبیه به هم نداشتند، اما همیشه اسم‌شان کنار هم بوده، شاید چون عادت کرده‌ایم هر وقت مهرجویی فیلم می‌سازد فیلمی از کیمیایی هم باشد یا اگر این یکی نبود آن یکی باشد، شاید هم چون بخش مهمی از خاطرات و تعلقات خاطر چند نسل از سینما و ستان با دیدن فیلم‌های این دو کارگردان معنی پیدایمی‌کند. اگر دقیق‌تر به اوج و فرودهای سینوسی این دو نفر که شرایط سیاسی-اجتماعی روز هم به شدت در آن دخیل است، دقت کنیم شاید بتوانیم ده‌ها دلیل دیگر هم یافت که نشان‌دهنده این باشد که این دو کارگردان در تاریخ سینمای ایران روی صندلی‌های مشابهی از لحاظ جایگاه و اعتبار نشسته‌اند، اما حرف‌هایی که در این سال‌ها عموماً در خصوص نقاط ضعف و قوت این دو کارگردان مطرح می‌شود باز منظر منتقدان است یا از



نظر آن‌هایی است که نسبت به عامه مردم، دغدغه سینما برایشان پررنگ‌تر است، اما این گزارش قرار است به پنهان‌کاران همزمان دو فیلم از این دو کارگردان برپرده سینماها (اشباح و متروپل) مروری داشته باشد بر اقبال عمومی مردم در دو دهه گذشته به این دو کارگردان. دو دهه‌ای که خیلی‌ها مرور آن را مرور سقوط دو فیلمساز می‌دانند. آن‌هم از اوج به... این گزارش بدون توجه به

دوران اوج کاری این دو کارگردان که دلیل عمده‌اش نبود اطلاعات دقیق از میزان فروش و جذب مخاطب در سال‌های پیش از دهه هفتاد است، بیش از ده فیلم کیمیایی و مهرجویی را در آینه استقالب مخاطبان گذاشته تا بتواند به دید یک منتقد شاید مغرض بلکه از نگاهی مرده‌ی‌تر و عامه‌تر و عملکرد بیست سال اخیر این دو کارگردان را مرور کند.

### دهه هشتاد

#### مهرجویی بگیرنگیر، کیمیایی در سرانیشی

مهرجویی و کیمیایی هر کدام در دهه هشتاد، پنج فیلم ساختند. مهرجویی دهه هشتاد را با فیلم جنجالی «مینی» آغاز کرد، فیلمی که به دلیل موضوعی که داشت، روی آن حساسیت ایجاد شده بود اما در نهایت مخاطب عام خیلی با سرنوشت سه دختر ایلامی فیلم مهرجویی از تباطر برقرار نکرد تا فروش بسیار دور از حد تصور داشته باشد. دو سال بعد مهرجویی با توپ پر آمد و به قصد زنده کردن خاطره فیلم «چارنشین‌ها»، «همهان مامان» را ساخت. هر چند تنها به اندازه یک چهارم مخاطب فیلم «چارنشین‌ها»، به تماشای همهان مامان رفتند اما همین که مهرجویی توانست دو در دهه هشتاد به اندازه یکی از موفق‌ترین فیلم‌های کارنامه کاری‌اش یعنی «لیلا» برای «همهان مامان» هم مخاطب جذب کند کار مهمی بود. شاید اگر موجهی که فیلم «کما» به راه‌انداخت و پدیددای به نام «هارمولک» که گیشه‌تر کاند و «دوئل» پرخرج‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران در زمان خود یعنی در سال ۱۳۸۲ کارگردان نمی‌شدند مهرجویی با «همهان مامان» به توفیق بیش‌تری در رده‌بندی گیشه سالانه سینمای ایران دست پیدا می‌کرد.



مهرجویی و کیمیایی هر دو در دهه هشتاد به واسطه موضوعی که داشت و و مخاطب‌بند بودن در دهه هشتاد به اندازه یکی از موفق‌ترین فیلم‌های کارنامه کاری‌اش یعنی «لیلا» برای «همهان مامان» هم مخاطب جذب کند کار مهمی بود. شاید اگر موجهی که فیلم «کما» به راه‌انداخت و پدیددای به نام «هارمولک» که گیشه‌تر کاند و «دوئل» پرخرج‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران در زمان خود یعنی در سال ۱۳۸۲ کارگردان نمی‌شدند مهرجویی با «همهان مامان» به توفیق بیش‌تری در رده‌بندی گیشه سالانه سینمای ایران دست پیدا می‌کرد. اما عده‌ای (اسنتوری) را بزرگ‌ترین ضربه روحی ممکن به داریوش مهرجویی می‌دانند. فیلمی که همه پیش‌بینی کرده بودند به واسطه موضوعی که داشت و حضور بهرام رادان در نقش یک خواننده خودتخریب و صدای آن روزهای غیرمجاز محسن چاوشی می‌توانست حساسی حال گیشه را خوب کند اما آن قدر فیلم در دهه‌های وزارت ارشاد برای گرفتن مجوز نمایش دست به دست شد تا بالاخره نسخه بی‌کیفیت آن در دوره‌ای که قاجاق فیلم‌های پرده‌ای مد شده بود لو رفت و مخاطبان بدون این که «سنتوری» در سینماها اکران شود نسخه بی‌کیفیت آن را در خانه‌هایشان دیدند. خیلی‌ها معتقدند مسیر فیلمسازي مهرجویی با اتفاق‌هایی که در زمان «سنتوری» افتاد کاملاً عوض شد. دقیقاً یک دهه پس از «استان‌های جزیره (پیزود اول، دختردایی گمشده)» داریوش مهرجویی با فیلم «تهران/ طهران» فیلمسازي را با کارگردان مشترک را تجربه کرد اما این بار خبری از خشان بنی‌اعتماد و محسن مخملباف نبود و کارگردان جوانی به نام مهدی کرم‌پور در کنار مهرجویی قرار گرفت. نتیجه‌اش هم آن دید منتقدان فیلمی کاملاً معمولی بود، با این که در اکران نوروزی سال ۱۳۹۱ روی پرده رفت اما با ۲۵۰ میلیون تومان فروش و جذب ۱۲۰ هزار مخاطب نتوانست اتفاق خاصی در کارنامه مهرجویی باشد. آخرین فیلم داریوش مهرجویی در دهه هشتاد «آسمان محبوب» بود که می‌گویند به دلیل این که تهیه‌کننده فیلم، تلویزیون است و همه‌ا سخت‌گیری‌های مرسوم تلویزیون برای محصولاتش خبر دارند، احتمالاً فرصتی برای اکران آن وجود نخواهد داشت. برپرده فروش فیلم‌های مهرجویی در دهه هشتاد تقریباً شبیه دهه هفتاد است با این تفاوت که کیفیت فیلم‌هایی که مهرجویی در این دهه ساخته بسیار نازل‌تر از دهه هفتاد است. اما وضع برای مسعود کیمیایی در این دهه از مهرجویی بدتر است. کیمیایی زمانی که حاشیه‌های زندگی شخصی‌اش کمی دست از سر برداشت با «سر‌بازهای جمعه» برگشت. فیلمی که قرار بود نقطه اوج دوباره کیمیایی باشد اما منتقدان آن را یک سقوط آزاد در دهه هشتاد برای دلیل این کارگردان قدیمی تنها ۳۰۰ هزار مخاطب به تماشای «سر‌بازهای جمعه» نشستند تا کیمیایی به لطف مخاطبانی که آن زمان هنوز از دستشان ندهاد بود کمی آبروداری کند. برخلاف تصور منتقدان با این که دو فیلم بعدی کیمیایی از لحاظ ستاره‌ی یکی از یکی ضعیف‌تر بودند اما هم «حکم» و هم «رنیس» به لطف حضور بازیگران سرشناس مهرجویی که در آن حضور داشتند، بیش‌تر از دیگر فیلم‌های کیمیایی مخاطب جذب کردند. «حکم» با نزدیک به ۴۰۰ هزار مخاطب یکی از بیست فیلم پر فروش سال ۸۴ بود و «رنیس» فیلمی که حتی طرفداران سینه‌چاک کیمیایی هم خیلی جرئت حمایت از آن را نداشتند با جذب تقریباً ۴۵۰ هزار نفر مخاطب یکی از ۱۰ فیلم پر فروش نسل ۸۶ لقب گرفت. در سال ۸۸ هم کیمیایی با فیلم جدیدش ریزش شدید مخاطب داشت. تنها ۳۰۰ هزار نفر به تماشای «مهاکمه در خیابان» نشستند و فیلم اصلاً اتفاق خاصی در سینمای کیمیایی چه به لحاظ جذب مخاطب و چه به لحاظ تأثیر در کارنامه کاری کارگردان، سودی برای او نداشت و بالاخره او در آخرین ساخته دهه هشتادیش، «جرم» را ارائه کرد، فیلمی که در بیست و نهمین دوره جشنواره فیلم فجر در میان بهت همگان و در حالی که «جدایی نادر از سیمین» به کارگردانی اصغر فرهادی تقریباً تمام جوایز اصلی را درو کرده بود به عنوان بهترین فیلم جشنواره شناخته شد. فیلمی که کم‌ترین مخاطب را در بین فیلم‌های دهه هشتاد کیمیایی داشت و تنها ۲۰۰ هزار مخاطب را به سال‌های سینما کشاند تا در دهه هشتاد چه از لحاظ کیفیت کار و چه از لحاظ میزان مخاطب مهرجویی جلوتر از کیمیایی قرار بگیرد.



### دهه نود

#### سقوط آزاد مشترک

سال لقب گرفت. اتفاقی که با حدود ۵۰ هزار نفر ریزش مخاطب عیب‌بری فیلم «چه خوبه که برگشتی» هم رخ داد، اما داستان «اشباح» تازه‌ترین فیلم مهرجویی فرق می‌کند. فیلمی که مهرجویی سعی کرد با ساخت آن کمی به فضای آثار جدی گذشته‌اش نزدیک شود اما نتیجه آن همه حتی مخاطبان را برآشفته کرد. دغدغه‌های مهرجویی در این دهه سینمای زیادی برای دیدن فیلم تازه مهرجویی در اختیار ندارند اما با گذشت نزدیک به یک ماه از اکران فیلم، تعدادشان حتی به ۵۰ هزار نفر رسیده است. تعدادی که اگر بخواهیم در مقام مقایسه با فیلم‌های پر مخاطب مهرجویی به آن نگاه کنیم بیش‌تر شبیه یک شوخی تلخ است. البته در این میان،

و بالاخره دهه پر حاشیه نبود، تا امروز مهرجویی در دهه ۹۰ رتر کارتر از کیمیایی بوده، مهرجویی در این سه سال «تاریجی بوش»، «چه خوبه که برگشتی» و «اشباح» را ساخته است. هر سه فیلم با حمله تند و تیزی در بین منتقدان مواجه شده، منتقدانی که معتقدند عمر فیلمسازي مهرجویی به پایان رسیده است اما حداقل در فروش و گیشه با توجه به وضع اسفبار میزان مخاطب سینما در سال‌های اخیر، این نظر منتقدان خیلی قابل تعمیم دادن نیست. «تاریجی بوش» با جذب حدود ۲۰۰ هزار مخاطب یکی از ده فیلم پر فروش

### یادداشت

مهرجویی و کیمیایی چگونه از «لیلا» و «سلطان» به «اشباح» و «متروپل» رسیدند و به چه علت؟

## مرگ تدریجی یک رؤیا

علی صلح حیدرزاده-اکران همزمان «متروپل» و «اشباح» اتفاقی است که ناخودآگاه باعث می‌شود وضعیت فعلی دو سینماگر شناخته‌شده از یک نسل در کنار هم مقایسه شود. دو فیلمسازي که تعدادی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران را به یادگار گذاشته‌اند، ولی به گواه آثار اخیرشان، دیگر نمی‌توانند مثل سال‌های نه‌چندان دور تأثیر بگذارند و مهم تلقی شوند. این همزمانی در نمایش عمومی برای دو فیلمی رخ داده که احتمالاً جزو ضعیف‌ترین آثار کارنامه مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی طبقه‌بندی می‌شوند و نمایش‌شان در جشنواره فجر سال گذشته باعث شد حکم «تمام شدن» این دو فیلمساز کهنه‌کار بیش از هر زمانی قطعی به نظر برسد.

۱۸ سال پیش، به‌سختی می‌شد تصور کرد مهرجویی و کیمیایی به این نقطه برسند که تقریباً سالی یک فیلم بسازند و یکی از یکی ناامیدکننده‌تر باشند. در سال ۱۳۷۵ کیمیایی «سلطان» را روی پرده سینماها داشت که فارغ از نقاط ضعفش، آن را می‌توان «آخرین فیلم شخصی تأثیرگذار» کیمیایی دانست و مهرجویی «لیلا» را مقابل چشم تماشاگران گذاشت که منتقدان آن را یکی از نقاط اوج دست‌نیافتنی کارنامه او می‌دانند. هر دو اثر خیلی زود «فیلم کالت» شدند. عشق ناکام و نافر جام سلطان و ایثار و دل شکستگی لیلا بخشی از مهم‌ترین خاطرات نسلی است که در دهه ۷۰ تا به سینما محشور شده بود و جدی‌اش می‌گرفت. هر دو فیلم گیشه موفق هم داشتند و در طول حدود دو دهه‌ای که از ساخت و نمایش این فیلم‌ها می‌گذرد، مهرجویی و کیمیایی از دو مسیر متفاوت به یک مقصد واحد رسیده‌اند: تمام شدن.

داریوش مهرجویی و مسعود کیمیایی در دهه هفتم زندگی‌شان هستند و طی حدود پنج دهه فعالیت سینمایی، هر یک بیست و چند فیلم بلند سینمایی ساخته‌اند. نکته جالب آن است که بعد از «سلطان» و «لیلا» هر کدام ۹ فیلم سینمایی ساخته‌اند و به شکل میانگین در همه این ۱۸ سال، فیلمی به کارگردانی یکی از این دو چهره سرشناس اکران شده است؛ گاهی یک سال در میان و گاهی همزمان. یعنی حدود یک سوم آثار کارنامه‌شان را در دو دهه اخیر ساخته‌اند. یعنی حرکت‌شان در مسیر سینمای حرفه‌ای، طی این دو دهه نه تنها کند نشده که سرعت بیش‌تری گرفته و آن‌ها با اصرار بر ادامه کار، روز به روز بیش‌تر به سقوط نزدیک شده‌اند. کیمیایی البته زودتر از مهرجویی نشانه‌های سقوطش آشکار شده بود و به همین دلیل شوک ناشی از دیدن آثار اخیر مهرجویی که هیچ‌نسیبتی با آثار گذشته‌اش ندارد، شدیدتر است.

با توجه به تعداد فیلم‌هایی که در دو دهه اخیر ساخته‌اند، نمی‌توان موانع بیرونی را در انحراف مسیرشان مؤثر دانست. البته که هر دو فیلمساز پروژه‌هایی داشته‌اند که دستگاه ممیزی مانع از تولید یا نمایش‌شان شده، اما سماجت و پیگیری مهرجویی و کیمیایی نشان داده که آن‌ها ظاهرآ مرد روزهای سخت‌اند و از سوی دیگر به عنوان تنها فیلمسازان فعال نسل خود و شان و جایگاه و شهرتی که دارند، مقاومت در برابر ادامه فعالیت آن‌ها برای هر مدیری از هر جناح سیاسی تقریباً محال است. همه مدیران سینمایی دو دهه گذشته از چپ تا راست-آرزو داشتند فیلمی از این دو کارگردان سرشناس در جشنواره فجر که مدیریت می‌کردند و یا در طول دوران کوتاه یا بلند مدیریت‌شان به نمایش عمومی در آیند. نام مهرجویی و کیمیایی همیشه بر سلیقه‌های شخصی و گروهی و سیاسی مدیران فرهنگی غلبه کرده و خلاصه این که همه دوست دارند با آن‌ها عکس یادگاری بگیرند.

به نظر می‌رسد دو فیلمساز کهنه‌کار از درون، تمام شده‌اند. دیگر ایده جذابی ندارند. از قصه‌های تأثیرگذار خبری نیست. آن لحظه‌های جادویی در فیلم‌هایشان دیده نمی‌شود. حرف‌هایشان تنگ و مبهم شده است. اجرا و کارگردانی فیلم‌هایشان شلخته است؛ گویا حوصله ندارند. توان و نیرویی باقی‌مانده تا آن ضربه‌های مرگبار را به چشم و ذهن مخاطب وارد کنند و شاید از همه این‌ها مهم‌تر این که مشخص نیست فیلم‌های اخیر مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی چه نسبتی با این روزگار و زمانه دارد. گویی آن‌ها در هزار توی دنیایی ذهنی و خیالی حبس شده‌اند. یا خود را حبس کرده‌اند-و درباره چیزی سخن می‌گویند که هیچ ارتباط معناداری با آدم‌ها، موقعیت‌ها، گرایش‌ها و شرایط کلی این روزگار ندارد. مدافعان‌شان احتمالاً می‌گویند که این فیلمسازان کهنه‌کار دارند شخصی‌تر و درونی‌تر فیلم می‌سازند، اما حاصل آن دنیای شخصی و درونی در «متروپل» و «اشباح» به مایخیولایی زشت و زنده و دور از زیبایی‌شناسی سینمایی و دیدگاه اجتماعی شباهت دارد که حوصله هر تماشاگری را سر می‌برد. مشکل بزرگ این دنیای ذهنی و شخصی آن است که حتی تحریک‌کننده و آزاردهنده هم نیست. مطلقاً خنثی است، مثل صدایی که پاید سکوت را بشکند، اما چنان ضعیف است که به گوش هیچ‌کس نمی‌رسد و البته به‌سرعت فراموش می‌شود. اما چرا دو تن از مهم‌ترین چهره‌های سینمای ایران علی‌رغم آن که مدام فیلم می‌سازند، به مزر فراموش شدن نزدیک شده‌اند؟ همتایان‌شان در آن سوی مرزها در همین سن و سال و حتی پیرتر، هنوز چهره‌هایی تأثیرگذار و جریان‌سازند. کلینت ایستوود بعد از هفتادسالگی بهترین فیلم‌هایش را می‌سازد و وودی آلن بر کار هنوز می‌تواند هر مخاطبی با هر زبان و تربیت فرهنگی را سر ذوق بیاورد. در اروپا، ژان لوک گدار ۸۴ساله هنوز بازیگرش می‌کند و سینمای سه‌بعدی را دست می‌اندازد و هینت داوری جشنواره کن قانع می‌شود که به او و یک فیلمساز ۲۵ساله جایزه مشترکی اهدا کند. جایگاه مهرجویی و کیمیایی در محدوده سینمای ایران از نام‌های سرشناسی که نو در سینمای ایران، برای مخاطب ایرانی چهره‌های مهم‌تری هستند.

مقایسه دو فیلمساز سرشناس ایرانی با همتایان اروپایی و امریکایی‌شان لزوماً مقایسه‌ای نادرست نیست. شرایط هالیوود یا سینمای فرانسه قطعاً متفاوت‌تر از سینمای ایران است، هر چند نمی‌توان بر مزایای هالیوود یا سینمای اروپا چشم پوشید، اما به نظر می‌رسد که فیلمسازي در ایران حداقل برای کیمیایی و مهرجویی کار دشواری نباشد. آن‌ها احتمالاً از سر نیاز مالی فیلم نمی‌سازند و همان‌طور که شرح آن گفته شد، مانع بزرگی بر سر راه ادامه کار حرفه‌ای‌شان وجود ندارد و هر دو ثابت کرده‌اند که سرسخت و توقف‌ناپذیرند، اما به نظر می‌رسد از تباطر فرهنگی آن‌ها با جامعه‌ای که برایش فیلم می‌سازند کم‌رنگ یا حتی قطع شده است. آن هزار توی ذهنی و شخصی، جزیره‌ای جدافتاده از جهان بیرونی است و ایده‌های جدید نمی‌توانند از بیرون، راهی به درون آن هزار تویاز کنند. وقتی «متروپل» یا «اشباح» را می‌بینیم، گویا حاصل کار هنرمندی را تماشا می‌کنیم که سال‌هاست مهاجرت کرده‌و نمی‌داند میزبان‌های ایران و تماشاگر ایرانی از چه جنس و شکل‌اند. گویا تباطر سازندگان این فیلم‌ها با مردم و شرایط اجتماعی قطع شده و آن‌ها از چیزهای سخن می‌گویند که برای این مردم بیگانه است. از سوی دیگر، ارجاع‌های شخصی مهرجویی و کیمیایی به خودشان و آثارشان و مؤلفه‌های سینمایشان، به ریاکاری‌توری تبدیل شده که حتی نمی‌تواند رنوشش نزدیک یا باصل باشد. آن‌ها ظاهرآ در میان همین مردم زندگی می‌کنند و بار یکجینی هنرمندان‌شان باعث می‌شود لحظه‌ها و موقعیت‌ها و مناسبت‌ها را بهتر از آدم‌های عادی ببینند ولی وقتی نوبت بازیگری و بازیگری این لحظه‌ها و موقعیت‌ها می‌شود آن‌ها در مقام سینماگر ایده‌ها راوی می‌کاغذ می‌نویسند و پشت و پشت دروین ثبت می‌کنند، خبری از آن باریک‌بینی و هنرمندی نیست. آثارشان نشان‌دهنده، همه ایده‌ها و الهام‌ها را درون آن هزار توی می‌برد و در عوض چیزی بیرون می‌آید که از تباطی با محیط اطراف و روح زمانه ندارد و البته که باید جامعه را هم در این فرایند عقیم‌سازی هنرمندان برجسته‌اش سرزنش کرد. جامعه‌ای در فاصله طبقاتی و حشتناک، کویسه‌گی، روزمرگی، کسب‌کاری، مشکلات و تنش‌های متعدد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، شکاف‌های عمیق اجتماعی و... که نمی‌تواند به شکل صحیح و طبیعی هنرمندان‌ش را تغذیه کند و هر چه می‌گذرد، آن‌ها را بیش‌تر به لاک‌انزوا فرو می‌برد.

در جازدن، سکون و سقوط فقط محدود به نسل کیمیایی و مهرجویی نیست. چند دوره‌ای جشنواره فجر نشان می‌دهد که حتی نسل بعد از این دو، یعنی فیلمسازانی که بعد از انقلاب کار خود را آغاز کردند و اکنون به میانسانی رسیده‌اند، مسیر همین مشکل‌اند. آن‌ها هم انگار تمام شده‌اند و گویی ایده‌هایشان به کشیده است. به همین دلیل است که مخاطب حرفه‌ای‌تر که سینمای ایران را از طریق جشنواره فجر دنبال می‌کند، به این نتیجه رسیده که در میان جوان‌ترها یا نسلی که هنوز حرف و ایده جدید دارند، دنبال آثار مهم‌تر بگردد.

دلیل محبوبیت بیش از حد اصغر فرهادی و سندرم جهان‌بینی و فیلمسازي به سبک فرهادی، می‌تواند این باشد که خود سینماگران دیگر به نسل‌های قدیمی به چشم الگو نگاه نمی‌کنند و از سوی دیگر، تماشاگران سینما هم در این چند سال چیزی از آن نسل‌ها کشف نکرده که بر طبل هواداری‌اش بکوبد. سینمای ایران ماند و اصغر فرهادی و شاید از حالا باید نگران بود که او هم تا چند سال آینده به نقطه‌ای برسد که امروز مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی رسیده‌اند.